

جلسه ۲۱۶ (۵) ۹۰/۲/۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در این بود که کسی که غیر بالغ باشد، اگر از او روزه فوت بشود قضا واجب نیست یکی از شرطها وجوب قضا، این است که بالغاً از او روزه فوت شده باشد، و آن وقت در اینجا صوری پیدا کرد علم به بلوغ قبل از طلوع الفجر، معلوم شد، علم بلوغ بعد الطلوع الفجر معلوم شد، اما جایی که شک کند، در اینکه بلوغ مقدم بوده است و یا طلوع فجر، اگر بلوغ مقدم بوده است بر طلوع فجر، خوب بالغ بوده است و فجر هم طالع شده است، بر او واجب بوده است که روزه بگیرد و اگر نگرفت و قضایش واجب باشد، اما در صورتی که به عکس باشد یعنی به اینکه موقعی که فجر طلوع کرده است بالغ نبوده است، بعد از طلوع فجر بالغ شده است و روزه بر او واجب نیست، در حالت شک در تقدم و تأخر طلوع فجر، نسبت به بلوغ، این جا چند حالت تصور شد، اول اینکه هر دو مجهول التاريخ باشند، می داند که بلوغی به وجود آمده است، می داند که طلوع فجر هم محقق شده است، اما نمی داند که کدام مقدم است و کدام متأخر است، خوب در آنجا که مجهول التاريخ باشد بحث کردیم و گفتیم که استصحاب عدم طلوع فجر، تا زمان بلوغ معارض به استصحاب عدم بلوغ تا زمان طلوع فجر، تعارض می کنند و تساقط می کنند و رجوع می شود به اصل براعت، و قضا واجب نیست، چون تا ثابت نشده است به این که در حال

طلوع فجر بالغ بوده است قضا واجب نمی شود و اینجا هم ثابت نشد، دو تا استصحاب تعارض و تساقط، این را خواندیم، حالا می رسیم به آنجایی که علم به تاریخ احدهما دارد، احد حادثین دو حادث اینجا است، یک حادث طلوع فجر است و یک حادث هم بلوغ است، دقیقاً تاریخ تولد اینها معین شده است خوب در آنجا معلوم می شود که بلوغ در چه دقیقه ای و در چه ثانیه ای محقق شده است، اما کسی که تاریخ تولد دقیق ندارد خوب در اینجا دو تا حادث، امروز به وجود آمده است، یا امشب به وجود خواهد آمد. یک حادث طلوع فجر است، یک حادث هم بلوغ این شخص است می دانیم که این دو چیز، امشب محقق خواهد شد اما، جعل داریم به تاریخ هما، این را خواندیم حالا که از جهل به تاریخ احدهما باشد، بلوغ می دانیم، که در ساعت چهار و نیم بعد از نصف شب، بلوغ این شخص محقق شده است، اما طلوع فجر را نمی دانیم تقویم در اختیار ما نیست تا بدانیم. طلوع فجر چه وقت است و قبل از این چهار و نیم است و یا بعد از این چهار و نیم است اگر طلوع فجر قبل از این باشد، بر این روزه واجب است، طلوع فجر بعد از این باشد روزه واجب نیست و پس احدهما برای ما تاریخش معین است، و الآخر غیر معین است، و بله، حالا مقدمتاً این را باید عرض کنیم که در باب استصحاب با یکی از تنبیهات استصحاب اینجا سر و کار داریم جداً و آن این است که در باب استصحاب چون شارع مقدس می گوید که لا تنقض الیقین بالشک، ایقنا کن ما کان را، باید شارع من حیث و هو شارع متعبد

می‌کند به ابقای ما کان، برای یک اثر شرعی باشد، باید ببینیم که مستحب ما چیست؟ اگر مستحب ما خودش اثر شرعی حکم است بله خیلی خوب، چون اختیار حکم با شارع است دیگر، چه حکم تکلیفی و چه حکم وضعی، مثل سابق الوجود استصحاب صفت استصحاب بطلان، اینها از آثار شرعی است و اگر مستحب ما خودش مجهول شرعی است بحثی نیست و مشمول ادلهی استصحاب است، ولی اگر مستحب ما مجهول شرع نیست، موضوعی است از موضوعات احکام، خوب در اینجا اگر مستحب مجهول شرع نیست، شارع مقدس می‌گوید که حیات بگو باقی است و کریت را بگو باقی است، لابد با نظر به احکام شرع می‌گوید چون شارع من حیث شارع نظر به احکام شرع دارد، می‌تواند آن را شارع جعل کند، و خوب، حالا باید ببینیم که این مستحب ما، اثر شرعی دارد و یا نه؟ گاهی ندارد، خوب ندارد و چون مجرای استصحاب نیست، اما اثر شرعی گاهی دارد ولیکن، بلا واسطه نیست ومع الواسطه است استصحاب حیات می‌کنیم، خوب حیات چون دارد، بدون اجازه‌ی او تصرف در مالش جایز نیست حتی برای وراثت که اگر می‌مرد مال به آنها منتقل می‌شد اما حالا که حیات استصحاب حیات که می‌کنیم اثر حرمت مالش بر دیگران حرمتش تقسیم ورثه ارث را، بله، استصحاب حیات آثار شرعی دارد و اما بخواهیم استصحاب حیات کنیم برای نبات لیه‌اش که یک اثر عادی است، این استصحاب در اینجا به درد نمی‌خورد ولی نبات لیه اثر شرعی هم داشته باشد چون

بالواسطه می‌رسد به اثر شرعی هر کجا که بواسطه امر عقلی و امر عالی مسئله‌ی شرعی برسد آن را می‌گویند استصحاب مصبط و آن به درد نمی‌خورد، پس باید بلاواسطه مستحب اگر موضوع حکمی است، و خودش مجهول شرع نیست، بایستی مستحب بلاواسطه دارای اثر شرعی باشد، مثال دیگر بزیم استصحاب بکنیم عدم کریت را، چون می‌دانیم که این آب یک وقت کر نبوده است بعداً کر شده است، این را هم می‌دانیم که یک وقت این آب ملاقات نکرده بوده است و بعد ملاقات با نجاست شده است (صحبت‌های متفرقه). یک بحث دقیق تشخیص مصبط از غیر مصبط. در امارات مصبط حجت است، امارات، مثل خبر واحد، بینه و اینها امارات با اصول فرق دارد. چون امارات طریقاً حجت است چون طریقاً طریق که دیگر فرق نمی‌کند آثار عقلی و شرعی، آثار عقلی مع الواسطه هم مترتب می‌شود در طرق و امارت این طور است، اما در اصول اینطور نیست، این اصل ما استصحاب است، در استصحاب اصل مثبت حجت نیست، یعنی اگر مستحب ما حکم نیست، غیر حکم است موضوع است این موضوع باید بلاواسطه دارای اثر شرعی باشد، اگر به واسطه‌ی تلازم عقلی و یا عادی برسیم بر سر شرعی آن را بهش می‌گویند اصل مصبط و اصل مصبط را حجت نمی‌دانیم این یکی از تنبیهات استصحاب است، خوب در ما نحن فیه که علم به تاریخ احدهما داریم دو تا حادث است طلوع فجر و بلوغ، علم به تاریخ احدهما داریم، و جعل به تاریخ احدهما خیلی خوب استصحاب عدم بلوغ تا

ساعت ۴ و نیم، طلوع فجر است استصحاب عدم بلوغ تا چهار و نیم که طلوع فجر است این لازم‌هاش این است که بله روزه واجب نباشد، چون چهار و نیم را به وجدان می‌دانیم، عدم بلوغ را هم به استصحاب و پس طلع الفجر و لم یکن بالغاً روزه واجب نیست، و خوب، این را ایشان قبول می‌کند عروه، که اینجا روزه واجب نیست اما یک جای دیگر است، به عکس این است و آن هم این است که بلوغ را می‌دانیم که چهار و نیم است، بلوغ را آنجا مثال اول این بود که چهار و نیم را فقط فرض کنیم برای طلوع فجر، و حالا به عکس این است و بلوغ را می‌دانیم که تاریخ دقیق تولد چهار و نیم بلوغ است، اما طلوع فجر را نمی‌دانیم، خوب، استصحاب می‌کنیم عدم طلوع فجر را، تا ۴ و نیم. بله، آیا این به درد می‌خورد و یانه، این به درد نمی‌خورد، چرا، برای اینکه عدم طلوع فجر، تا چهار و نیم حکم بر این مترتب نیست، بله، لازم‌های عقلی این است که عدم طلوع فجر تا چهار و نیم، پس بنابراین بعد از چهار و نیم که لحظه‌ی بلوغ این است، این جا چه شده است فجر طالع کرده است فجر طلوع کرده است و این هم بالغ بوده است و روزه واجب است، و این اینطور است حسابش و اما استصحاب این را درست نمی‌کند برای خاطر اینکه استصحاب عدم طلوع فجر تا چهار و نیم لازم عقلیش ان است که پس بنابراین طلع الفجر و هو البالغ این لازم‌های عقلی مستصحب ما است، و حکم مترتب است بر اینکه این کان بالغ حین طلوع الفجر ان کان بالغاً حین طلوع الفجر لازم عقلی مستصحب ما است و چون

لازم عقلیش است چی است؟ مصبط است این اصل و این است که عروه فرق می‌گذارد استصحاب عدم بلوغ و آن را کافی می‌داند و اما استصحاب عدم طلوع فجر را کافی نمی‌داند.

سؤال : ؟؟؟ ، آنجا که استصحاب عدم بلوغ کردیم، چهار و نیم، حین طلوع فجر است این طور فرض کنیم. چهار و نیم بعد از نصف شب، و حین طلوع فجر است اما نمی‌دانیم که در حین طلوع فجر چهار و نیم بالغ بوده است و یا نه؟ هر امر حادث هم مصدوق به عمل است استصحاب عدم بلوغ تا چهار و نیم، خوب اشکال ندارد و خیلی خوب است، و طلع الفجر و لم یکن بالغاً. خیلی خوب، روزه‌برایش واجب نیست و این روشن است، این روشن است، چون مهم این است که طلوع فجر چون برای خاطر این که طلوع فجر که معلوم است چهار و نیم، این بالوجدان معلوم است طلوع فجر، به وجدان معلوم است، عدم کون بالغاً در چهار و نیم این به چه معنا شد، به استصحاب، پس هر کجا که موضوع مرکبی باشد یک جزء از موضوع را به وجدان ؟؟؟ باشد، یک جزء از آن را به استصحاب تکیه نداریم مثل بحث عدم کریت و ملاقات بود دیگر، ملاقات به وجدان ثابت است، عدم کریت به استصحاب و ؟؟؟ و لم یکن کره، و تمام شد رفت، نجس می‌شود و تمام شد و رفت و اینجا اینطوری است، ساعت چهار و نیم ساعتی است که طلوع فجر ما است و پس استصحاب عدم بلوغ تا چهار و نیم پس طلع الفجر را و لم یکن بالغاً روزه واجب نیست این مصبط نیست، اصلش مصبط است، عکسش چیست؟ خوب دقت کنید عروه هم

این را مصبط نمی‌داند و می‌گوید که روزه واجب نیست اما و رود عکس الامر، امر منعکس شد به اینکه طلوع فجر برای ما معلوم نیست، چهارو نیم می‌دانیم که استصحاب عدم طلوع فجر تا چهار و نیم یعنی تا زمان بلوغ این کافی نیست برای اینکه روزه بر کسی واجب است که طلوع الفجر و هو البالغ. یعنی کان فی حال طلوع فجر بالغاً این لازم عقلی مستحسب ما است و این می‌شود مصبط و حالا عروه را بخوانم، می‌گوید که وکذا مع الجهل بتاريخ البلوغ اگر جهل به تاریخ بلوغ باشد استصحاب عدم بلوغ تا چهار و نیم روزه واجب نیست، مثل همان استصحاب عدم کزیت تا ملاقات مصبط هم نیست اما به عکس اما مع الجهل به تاریخ طلوع، تاریخ طلوع را نمی‌دانیم و تقویم نداریم تا ببینیم که چه وقت دقیقاً طلوع می‌کند فجر اما بلوغ را می‌دانیم و چهار و نیم بلوغ است، و اما مع الجهل بتاريخ الطلوع بأن علم و بلغ قبل ساعة مثلاً می‌داند که پیش از یک ساعت این بالغ شده است و یا چهار و نیم بالغ شده است و لم يعلم ان لو قد کان قد، طلوع الفجر الاولی، اینجا است و اینجا استصحاب عدم طلوع فجر تا چهار و نیم زمانی که بلوغ این است، ثابت نمی‌کند که طلوع الفجر و هو بالغ، شرعاً این لازمه‌ی عقلی مستحسب ما است و و هر کجا به لازمه‌ی عقلی می‌خواهیم برسیم و به حکم شرعی می‌خواهیم برسیم، می‌شود مصبط و این می‌شود والاهبت القضاء. اهبت در اینجا یعنی قضا کند و لکن فی وجوب اشکال اشکال همین است که اشکال اصل جاری در اینجا مصبط است این است که در حاشیه، امام بل منع آیت الله خویی و

اظهر عدم آقای گلیایگانی و اقواعدهم وجوب، حقیر هم در حاشیه‌ی عروه و المنع چرا؟ چون اصل مصبط است، برای اینکه استصحاب عدم طلوع فجر، تا چهار و نیم که زمان بلوغ است لا یثبت شرعاً که طلوع الفجر و هو البالغ، این را لازم عقلی است و حکم مرتب بر این موضوع است، طلوع الفجر و هو بالغ، کان بالغاً حین طلوع الفجر، این لازمه عقلی مستحسب ما است، چون لازم عقلی است، به واسطه‌ی لازمه‌ی عقلی رسیدن به حکم شرعی می‌شود مثبت به درد نمی‌خورد، معلوم شد یا نشد؟

سؤال : ؟؟؟ ، ما الآن نمی‌خواهیم تمام مباحثی که در اصول داریم اینجا بیاوریم، آن اندازه که لازم بود عرض می‌کنیم بله جواهر استثناء کرده است یکی آنجا که واسطه خفی باشد، بله به واسطه‌ی امر عقلی او عادی می‌رسد به حکم شرع اما آن واسطه خفی است به طوری خفی است که آن حکم شرعی اثر همان مستحسب می‌داند (صحبت‌های متفرقه) یعنی به طور واسطه است که عقل امری و عقل عادی خفی است عرف آن حکم را از آثار مستحسب می‌داند با اینکه آن از آثار مستحسب نیست بلاواسطه. واسطه می‌خورد اما واسطه، خیلی خفی است، گاهی هم گفتند که واسطه جلی است و چون خیلی جلی است، شارع آن را متعرض نشده است و به ما نگفتند که این بحث استصحاب را اینجا بیاوریم تمام است، همین قدر که عرض کردیم، برای بیان مطلب مربوط به بحث ما فکر کنم که کفا و خیر الکلام ما قد بدل، بله، خوب سؤال : ؟؟؟ ، اگر شک در بلوغ داشته باشیم روزه واجب است .

استصحاب می‌کنیم عدم بلوغ را واجب نیست، چون برای اینکه يستحسب عدم، عدم البلوغ تا چهار ونیم، چهار ونیم می‌دانیم که طلوع فجر است شک داریم که این آیا بالغ است یا نه، بنابراین عدم بلوغ تا چهار ونیم خوب بنابراین، طلع الفجر و لم یکن بالغاً. این روشن است دیگر، خوب مثل آنجا که استصحاب عدم کریت، و ملاقات، (صحبت‌های متفرقه) این خیلی روشن است این شق، خیلی خوب، اما آن شق دیگر، شق دیگر این است که می‌دانیم که ساعت ۴ و نیم بلوغ تاریخ است و تاریخ دقیقی از بلوغش داریم چهار ونیم بالغ می‌شود، اما شک داریم که تقویم نداریم چهار و نیم است و یا هفت، هشت طلوع کرده است و یا نکرده است، استصحاب عدم طلوع فجر تا چهار ونیم که یک زمانی می‌خواهیم ببینیم که آیا روزه بر این واجب است یا نه؟ ایشان می‌گویند؟؟؟ وجوب بقضاء، اما ببینید که حکم بر چه مترتب است حکم مرتب است بر این که من کان بالغ حین طلوع الفجر این لازم عقلی مستصحب ما است، چون مستحسب شما عدم طلوع فجر است، عدم طلوع فجر تا چهار و نیم، چهار و نیم که زمان بلوغ است اما این حکم بر این مترتب نیست، حکم مترتب نیست، من کان بالغاً حین طلوع الفجر این است که آن را ثابت نمی‌کند حالا یک عبارتی است اینجا، عبارت خوبی است، عرض کنم که آیت الله العظمی آقای خوئی (ره) در مستند العروه در همین بحث می‌گوید که والحاصل، در همین موضوعی که عرض کردیم، استصحاب عدم طلوع فجر که در مستند العروه، در این بحث ایشان متعرض

شده‌اند. و الحاصل دقت کنید در این عبارت، والحاصل ان الاثر مترتب علی البلوغ حال الفجر اثر مترتب بر بلوغی حال فجر و لا علی عدم فجر لا بلوغ اثر مترتبی است بر عدم فجر که استصحاب کشید و آورد در حال بلوغ و این کافی نیست ما باید ثابت کنیم، که این طلع الفجر و کان بالغاً این طلع الفجر و کان بالغاً طلع الفجر و حسب البلوغ لازم عقلی مستحسب ما است، چون لازم عقلی مستحسب ما است این را استصحاب درست نمی‌کند، بنابراین بر این شخص در این جا می‌گوییم که روزه واجب نیست بر این شخص، چون وقتی که این اصل کار از پیش نبرد می‌شود به اصل براعت، این اصل پیش نبرد می‌شود اصل براعت، این است که در اینجا، عروه دارد و فی وجوبه، اشکالاً در وجوب روزه، بله امام دارد و بل منع، آیت الله خوئی و اظهر عدم، و الاقوی عدم وجوب آقای گلپایگانی و ما هم داریم و المنع چرا واجب نمی‌شود و چون این استصحاب کاری از پیش نمی‌برد مصبط است اصل کار این است که شک کنیم که روزه واجب بوده است بر این چهار و نیم که طلوع فجر شده است و یا نه، شک می‌کنیم، اصل براعت را جاری می‌کنیم، اصل براعت را جاری کردیم پس بنابراین روزه واجب نیست، اگر خورده باشم قضایش واجب نیست. بله، سؤال :؟؟؟، احتیاط می‌کند، ایشان احتیاط می‌کند. عروه دارد (صحبت‌های متفرقه) بنابراین بحث ما در رابطه با بلوغ تمام شد، و حالا می‌رسیم به مجنون و چون گفتیم که بلوغ و عقل و اسلام این سه تایش شرط وجوب قضا هستند، و برای کسی که روزه‌اش را

خورده باشد بلوغ تمام شد، اما مجنون، یک انسانی در حالت جنون روزه‌اش را خورده است و بعد عاقل شده است و قضا واجب نیست، و المجنون واجب نیست ما فات منها ایام جنونه، آن چه در ایام جنونش فات، قضایش واجب نیست و بعد عاقل شده است چرا؟ برای خاطر اینکه این هم مثل بلوغ است، برای ما مسلم است، این ضروری فقه ما است، که مجنون هم مثل آدم صبیح تکلیف ندارد. کسی تکلیف به روزه ندارد مشمول ادله‌ی وجوب روزه نیست خوب خورده است، خورده است واجب نبوده است و قضا هم مترتب بر فوت است، مافات است و این فوت نشده است چیزی ازش و آن وقت که مجنون بوده است و چیزی واجب نبوده است و حالاً که عاقل شده است، چیزی که ازش فوت نشده است، فوت در آنجا می‌گویند که حکمی باشد، و شخص آن را عمل بهش نکند، ادله‌ی دال بر وجوب قضا، یعنی قضا را به امر اول بدانیم که اصلاً امری نداشتیم. قضا را به امر جدید بدانیم مترتب بر فوت است و این هم خوب فوت نداشته است و چون امر نداشته که فوت داشته باشد و بنابراین بر این واجب نبوده است که تا قضا واجب باشد، بله، معیار، تکالیف پروردگار به عقل است، در اصول کافی، اولین خبر، در باب عقل و جهل محدثین بزرگ ما، وقتی که شروع می‌کردند به ذکر احادیث اولین باب باب عقل و جهل ذکر می‌کردند در کافی همش همینطور است چرا؟ چون آن اهمیت عقل را می‌رساند منتها در عقل اسلام حرف دارد، هر عقلی را عقل نمی‌داند، عقل چند قسم است، اما آنچه مورد بحث

ما است عقلی است که انسان با آن خیر و شر و ضرر و نفع را تشخیص میدهد و این عقل است، و این محل بحث ما است و الا عقل‌های دیگر هم داریم خوب، اولین حدیث بنده اینجا نوشتم و چون بسط این حدیث مهم است کافی جلد اول اصول کافی کتاب عقل و جهل، صفحه ۱۰، از آن چایی که پیش من است، خلاصه حدیث اول از کتاب عقل و جهل است، خوب حدیث این است که محمد بن یعقوب می‌گوید منتها خبرنا نوشته است خبرنا محمد بن کلینی، کلینی خودش صاحب کتاب است و راجع به خبرنا می‌گوید، همین بحث شده است در باب علمای ما، علامه‌ی مجلسی در مرآة العقول (صحبت‌های متفرقه) خبرنا ابوجعفر محمد بن یعقوب قال حدثنا عدة من اصحابنا منه محمد بن یحیی العطار، ان محمد بن احمد بن عیسی منظور است،؟؟؟ محمد بن مسلم، حدیث سنداً صحیح است عن ابی جعفر، حضرت باقر (علیه السلام) . لما خلق الله العقل استنطق، خداوند عقل را که آفرید با عقل حرف زد استنطاق کرد عقل را، ازش خواست که عقل حرف بزند، استنطق ثم قال اقبل فاقبل خداوند به عقل گفت که بیا جلو، عقل آمد جلو، ثم قال ادبر و فادبر، و بعد به عقل گفت برو عقب و رفت عقب، ثم قال و عظتی و جلالی ما خلقت خلقاً و احب علیه منک، خدا اینجوری فرمود و لا اکملتک الا فی من احب، و خداوند می‌گوید اما انی ایاک آمر و ایاک انها و ایاک عواقب و ایاک عصبیب خداوند به عقل اینها را فرمود که بدان محور امر و نهی و عقاب و ثواب تو هستی، و پس عقل محور امر و نهی و تکلیف

عقاب و ثواب است، آدم مجنون که عقل ندارد، تکلیف ندارد و ثواب و عقاب ندارد، بلکه این حدیث خیلی حدیث مهمی است علاوه بر ضرورات فقهی ما که بدون عقل شخص مجنون است، و پس تکلیفی ندارد، پس اذا كان مجنون و فات منه صوم. لم يجب القضاء. بعد از اینکه عاقل شد قضا ندارد. خوب، معلوم است دیگر، حالا این یک مطلب دیگری هم دارد من غیر فرق بین ما كان من الله او من فعله، علی وجهه(?) جواز، فرق نمی‌کند که خودش یک کاری کرده است مجنون شده است و یا نه خیر، فعل پروردگار است خودش یک کاری کرده است جایز بوده است و یا حرام بوده است، چون گاهی انسان یک کاری می‌کند می‌شود مثلاً موضوع عوض می‌شود، موضوع که عوض شود حکم هم عوض می‌شود و حالا مثلاً یک کسی خانمی دوا می‌خورد، بنا بود که چند روز دیگر حائض شود حالا شد حائض و پس بر او روزه واجب می‌شود و یا دوا می‌خورد حیضش را عقب می‌اندازد خوب طاهر است و واجب، بنابراین انسان ممکن است که خودش یک کاری بکند که موضوع حکم را تغییر بدهد، عقب و جلو بکند، حالا اینجا هم اینطوری است، این آدم خودش یک چیزی را خورد و شد مجنون، پس بنابراین اگر به طبع بود مجنون نمی‌شد، لم یکن من فعل الله تعالی بل فعله، ما می‌خواهیم بگوییم که فرقی عروه می‌خواهد بگوید که فرقی نیست که آیا جنون از فعل خودش باشد و یا از فعل خدا باشد، از فعل خودش است علی وجه الحلی، حلال باشد، یا علی وجه الحرمة باشد، حالا حرمت

چطور، بلکه، ضرر داشت برای اینکه دوا می‌بود که ضرر داشت بخورد، غذا ضرر داشت بخورد، دانسته خورد و مجنون شد، حکم به تکلیفیش کاری حرام کرده است و ضرر داشت بخورد دیگر ولی از لحاظ حکم وضعی بعد از اینکه مجنون شد دیگر بر آن روزه واجب نیست. اگر خورد هم قضا واجب نیست این نسبت به جنون تا بقیه انشاء الله تعالی فردا.

و الحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً و صلی الله علی
محمد و آله الطاهیرین